

پارسیان

شرح خطبه متقین از نهج البلاغه



نویسنده:

آیة الله دكتور سيد رضا حسینی نسب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه

خطبه متّقین ، معروف به خطبه "همّام" ، یکی از فرازهای بلند عرفانی و تربیتی نهج البلاغه است. امام علی (ع) ، این سخنرانی را در پاسخ به درخواست صحابی پارسا و باوفایش به نام "همّام" ایراد فرمود. "همّام" که مردی پرهیزکار و عابد بود ، به امیر مؤمنان عرض کرد: پارسایان را به گونه ای توصیف فرما که گویا به آنها می نگرم .

امام علی (ع) در جواب او به این عبارت بسنده کردند :

"یا همّام ، اتّق الله و احسین ، فانّ الله مع الذّین اتّقوا و الذّین همّ محسینون".

یعنی: ای همّام ، پارسا و نیکوکار باش . خداوند با پرهیزکاران و محسنان است.

همّام ، به این پاسخ کوتاه اکتفاء نکرد و از آن حضرت مصرانه خواست تا صفات متّقین را به تفصیل بیان فرماید. امام (ع) با مشاهده اصرار وی ، پس از حمد و ثنای خداوند ، خطبه یادشده را ایراد فرمودند.

در این سخنرانی پرشور عرفانی ، امام علی (ع) به توصیف مردان خدا و اولیای الهی می پردازد و بینش و منش آنان را در زندگانی چند روزه دنیا ، با بیانی ملکوتی به نمایش می گذارد.

در این نوشتار کوتاه ، به شرح آن سخنان گهر بار می پردازیم ، باشد که این مائده الهی را توشه راهمان سازیم.

مردان خدا پرده پندار دریدند
یعنی همه جا غیر خدا هیچ ندیدند

جمعی به در پیر خرابات خرابند
قومی به بر شیخ مناجات مریدند

یک جمع نکوشیده رسیدند به مقصد
یک قوم دویدند و به مقصد نرسیدند

یک فرقه به عشرت در کاشانه گشادند
یک زمره به حسرت سر انگشت گزیدند

همّت طلب از باطن پیران سحر خیز
زیرا که یکی را ز دو عالم طلبیدند

فراز اول :

آفرینش جهان و بی نیازی خداوند

"فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى خَلْقَ الْخَلْقِ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنِ طَاعَتِهِمْ ، آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ ، لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاهُ ، وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعَتِهِ".

ترجمه : خداوند ، خلائق را آفرید ، در حالی که از پیروی آنان بی نیاز بود و از نافرمانیشان در امان ؛ زیرا سرپیچی عصیانگران به او زبانی نمی رساند ، و اطاعت پیروان نیز برای او سودی ندارد.

شرح :

اگر انسان ، عظمت جهان و گستردگی پهنه هستی را در نظر آورد ، به راز سخن امام علی (ع) در خصوص بی نیازی خداوند نسبت به جهانیان ، بهتر پی می برد و خود و دیگران را در محضر آفریدگار گیتی ، خرد و ناچیز می بیند. بدین جهت ، مبحثی در باره عظمت جهان پهناور را که در آن زندگی می کنیم ، از نظر شما می گذرانیم:

ما انسانها ، به عنوان یکی از مخلوقات زمینی ، بر روی کره ای زندگی می کنیم که 5972 سیکستیلیون تن * وزن دارد و قطر آن در منطقه استوایی دوازده هزار و هفتصد و پنجاه و شش کیلو متر می باشد. این کره خاکی ، با معدل فاصله 149/6 میلیون کیلو متر از خورشید و با معدل سرعت یکصد و هشت هزار کیلو متر در ساعت ، همراه با سیاراتی دیگر، به دور خورشید در گردش است.

کره خورشید ، با قطر یک میلیون و سیصد و نود و دو هزار کیلو متر (یعنی بیش از یکصد برابر قطر کره زمین) و با سرعت نهصد و هشتاد هزار کیلومتر در ساعت ، به دور مرکز کهکشان راه شیری در گردش است. مدت دو بیست و بیست و پنج میلیون سال طول می کشد تا خورشید همراه با اعضاء خانواده منظومه شمسی ، یک بار به دور مرکز کهکشان مذکور بگردد.

کهکشان راه شیری با قطر یکصد هزار سال نوری ، بیش از یکصد میلیارد ستاره را در خود جای داده و با سرعت نهصد و پنجاه هزار کیلومتر در ساعت ، در فضای بی کران ، در حرکت است.

* اگر بخواهیم این عدد را با ارقام به نمایش بگذاریم ، باید در جلو عدد 5972 تعداد هیجده صفر قرار دهیم.

بر مبنای شناخت بشر تا کنون ، تخمین زده می شود در جهان مادی که در آن زندگی می کنیم ، بیش از دویست میلیارد کهکشان وجود دارد.

مجموعه کهکشان های مذکور در جهان ، تنها چهار درصد از عالم طبیعت را تشکیل می دهند. دانشمندان معتقدند که 73 درصد از جهان طبیعی را حقیقتی نامرئی به نام "انرژی تاریک" (Dark Energy) تشکیل می دهد که اطلاعات دقیقی از ماهیت آن در دست نیست. این نیروی مرموز ، اجزاء تشکیل دهنده عالم را علیرغم نیروی گرانش ، با سرعتی فزاینده از یکدیگر دور می سازد.

آنچه بیان شد ، اطلاعات مختصری از جهان طبیعت بود که یکی از عوالم وجود را تشکیل می دهد. این در حالی است که عظمت و شکوه جهانهای دیگر در نظام هستی ، مانند عالم ارواح و فرشتگان ، به مراتب از جهان طبیعت بیشتر و بالاتر است.

بنا بر این ، انسان ، یکی از موجودات روی زمین است ، و کره زمین ، یکی از کرات منظومه شمسی است ، و منظومه شمسی ، بخشی از صد میلیارد ستاره کهکشان راه شیری است ، و آن کهکشان با عظمت نیز ، یک عضو از بیش از دویست میلیارد کهکشان های قابل مشاهده در جهان طبیعی است ، و مجموعه این اجرام گول آسا ، تنها چهار درصد از ماده عالم طبیعت را تشکیل می دهد ، و کل عالم طبیعت ، بخشی از جهان هستی به حساب می آید.

با این بیان ، تا حدودی عظمت و کبریایی آفریننده جهان و خردی خلاق در پیشگاه کردگار بزرگ عالم روشن می گردد و بی نیازی خداوند نسبت به اطاعت یا عدم اطاعت انسانها تبیین می شود.

گذشته از این ، انسان و دیگر موجودات عالم ، چیزی نیستند جز ممکناتی که در پرتو تبلور اراده آفریدگار بزرگ ، لباس وجود پوشیده اند و نه تنها استقلالی در برابر حق تعالی ندارند ، بلکه هستی و کمالات آنها ، از سرچشمه فیض بخشی او می جوشد.

در پرتو آنچه گذشت ، متانت و صحت سخن امیر مؤمنان (ع) به خوبی روشن می گردد که فرمود:

"خداوند ، خلائق را آفرید ، در حالی که از پیروی آنان بی نیاز بود و از نافرمانیشان در امان ؛ زیرا سرپیچی عصیانگران به او زبانی نمی رساند و اطاعت پیروان نیز برای او سودی ندارد".

فراز دوم :

تعیین جایگاه انسان ها

"فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ ، وَ وَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ".

ترجمه : خداوند ، روزی مردمان را میان آنها تقسیم فرمود ، و آنان را در این جهان ، در جایگاه خود قرار داد.

شرح :

از آنجا که ممکن است برخی از خوانندگان ، رایحه جبر را از سخن بالا استشمام کنند ، برای فهم شایسته معنای این عبارت ، مراتب ذیل را از نظر گرامی شما می گذرانیم:

از مجموعه آیات شریفه قرآن مجید و روایات اسلامی ، به خوبی روشن می گردد که خداوند بزرگ ، انسان را به عنوان موجودی عاقل و مختار آفریده است. انسان از دیدگاه اسلام ، هم در مقیاس فردی و هم در مستوای اجتماعی ، سازنده سرنوشت خویش است.

از یک سو ، کردگار جهان در قرآن می فرماید :

"وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى". (سوره نجم ، آیه 39).

یعنی: و اینکه برای آدمی ، جز آنچه به سعی و کوشش خود انجام داده، نخواهد بود.

از سویی دیگر ، در مقیاس اجتماعی نیز ، قرآن مجید ، همین قانون کلی را بیان می کند و چنین می فرماید :

"إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ". (سوره رعد ، آیه 11).

یعنی : خداوند ، حال هیچ قومی را دگرگون نخواهد ساخت ، تا آنگاه که خود آنان ، وضع خویش را تغییر دهند.

از این دو آیه شریفه به روشنی معلوم می گردد که اراده خدای بزرگ ، بر آن تعلق گرفته است که سرنوشت فرد و جامعه در گرو تلاش ، همت و آگاهی آنها باشد.

بر این اساس ، سخن امیر مؤمنان (ع) که می فرماید : " خداوند ، روزی مردمان را میان آنها تقسیم فرمود ، و آنان را در جایگاه خود قرار داد" ، بدین معنا است که : پروردگار جهان ، نعمت های خود را با حکمت

خویش ، در سراسر جهان توزیع فرموده و همه انسانها در صورت تلاش و کوشش در مقیاس فردی و اجتماعی ، روزی خود را بدست خواهند آورد.

همچنین پروردگار بزرگ ، هر فردی از خلاق را به تناسب شایستگی و همت او ، در جایگاه مناسب خویش قرار داده است. این ضابطه کلی که هم با حکم عقل و هم با بیان شرع مقدس اسلام مطابقت دارد ، در ادبیات ما به خوبی ترسیم گردیده است. در اینجا به عنوان نمونه ، به ابیاتی از سروده های پارسی در این زمینه اشاره می کنیم :

تو همی خوانی مکرر گشت این بالا و پست
تا نصیب ما چه پستی ها از این بالاستی

پیش خود گفתי قضای آسمان این هر دو خواست
خود قضای آسمان بیرون ز حکم ماستی

غافل از سرّ قضایی کاقضای فعل ما
گاه اینسان زشت و گاهی آنچنان زیباستی

هیچ قومی بی سبب مغلوب یا غالب نگشت
یا در او ضعفی نهان یا قوتی پیداستی

دانش و تقوی قوام ملک هر قوم است و نیست
قائم آن قومی که دور از دانش و تقواستی

ناصر خسرو در ابیات ذیل نیز ، به کسانی که چرخ و فلک را مقصّر اصلی در ناکامی ها و نامرادی های خود معرفی می کنند ، خرده می گیرد و چنین می سراید :

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را
برون کن ز سر باد خیره سری را

چو تو خود کنی اختر خویش را بد
مدار از فلک چشم نیک اختری را

اگر تو ز آموختن سر بتابی
نجوید سر تو همی سروری را

بسوزند چوب درختان بی بر
سزا خود همین است مر بی بری را

درخت تو گر بار دانش بیارد
به زیر آوری چرخ نیلوفری را

فراز سوم :

جایگاه پارسایان

"فالمتمون فيها هم أهل الفضائل".

ترجمه : با تقوایان در دنیا ، اهل فضیلت ها هستند.

شرح :

واژه "متمون" به معنای اشخاص با تقوا است. و "تقوا" به معنای "پرواپیشه بودن" ، "پرهیزکار بودن" و "پارسا بودن" ترجمه شده است. موقعیت "تقوا" در مقایسه با دیگر درجات کمال معنوی ، در مرتبه سوم پس از اسلام و ایمان قرار دارد.

امام کاظم (ع) در این زمینه می فرماید :

"الإيمان فوق الإسلام بدرجة وَ التَّقوى فوقَ الإيمان بدرجة وَ اليقينُ فوقَ التَّقوى بدرجة ، وَ ما قسم في الناس شئ أقل من اليقين".

یعنی : ایمان ، یک درجه برتر از اسلام است و تقوا ، یک درجه برتر از ایمان است و یقین ، یک درجه برتر از تقوا است . و هیچ چیزی کمتر از یقین ، بین مردم تقسیم نشده است. (اصول کافی 51/2 شماره 2) .

بنا بر این ، نخستین مرتبه کمال معنوی ، اسلام است. "اسلام" در اینجا به معنای پذیرش شریعت محمدیه (ص) به عنوان آئین الهی است.

مرتبه دوم ، ایمان است. "ایمان" در این حدیث شریف به معنای التزام قلبی و عملی نسبت به دستورات شریعت است.

سومین درجه کمال ، تقوا است. "تقوا" در اینجا به معنای ملکه نفسانی پارسایی است که در جان انسان پروا پیشه رسوخ یافته و همواره او را در مسیر اراده خداوند قرار می دهد و از ارتکاب معاصی و نافرمانی حق جلوگیری می کند.

چهارمین مرتبه ، یقین است. "یقین" در اینجا به معنای مشاهده و کشف حقایق است به نحوی که برای انسان ، کوچکترین ابهام و تردیدی باقی نماند ، و نتیجه وصول به این مرتبه، رسیدن به مقام تسلیم و رضا ، در مقابل اراده پروردگار است.

از آنجا که رسیدن به مقام "یقین" ، مستلزم گذراندن سه رتبه قبل از آن، و موفقیت در امتحانات الهی برای اثبات دو ویژگی تسلیم و رضا در برابر

فرمان خداوند است ، بنا بر این ، رسیدن به مقام "یقین" به ندرت اتفاق می افتد. بدین جهت ، امام کاظم (ع) در حدیث فوق می فرماید :

"وَمَا قَسَمَ فِي النَّاسِ شَيْءٌ أَقْلَ مِنْ الْيَقِينِ"

(هیچ چیزی کمتر از یقین ، بین مردم تقسیم نشده است).

در پرتو این حدیث شریف ، جایگاه "مُتَّقُونَ" به معنای پارسایان ، به خوبی معلوم می گردد.

بنا بر این ، پارسایان کسانی هستند که علاوه بر پذیرش شریعت اسلام به عنوان آیین الهی ، و التزام قلبی و عملی نسبت به دستورات شرع ، ملکه نفسانی پاکی و پرهیز کاری را در سایه سر سپردن به اراده خداوند بزرگ ، بدست آورده اند.

برای شناخت این گروه از انسانهای بلند مرتبه ، نشانه هایی وجود دارد و امام علی (ع) در این خطبه زیبا ، علامات یاد شده را بر می شمارد و از آن نشانه ها به عنوان "فضائل" یاد می کند و چنین می فرماید :

"فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ".

(پارسایان در جهان ، اهل فضیلت ها هستند)

در فرازهای بعد ، مهمترین نشانه های انسان های با تقوا و پروا پیشه ، توسط امیر مؤمنان (ع) بیان خواهد شد.

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند
نه هر که آینه سازد سکندری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست
کلاهداری و آیین سروری داند

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن
که دوست خود روش بنده پروری داند

وفا و عهد نکو باشد از بیاموزی
وگرنه هر که تو بینی ستمگری داند

هزار نکته باریکتر ز مو اینجا است
نه هر که سر بتراشد قلندری داند

فراز چهارم :

اعتدال در زندگی

"مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ ، وَ مَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ ، وَ مَشِيَّتُهُمُ التَّوَاضُعُ . غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِمْ ، وَ وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ".

ترجمه : سخن آنان درست ، پوشاک آنان میانه روی ، و راه رفتن آنان با تواضع و فروتنی است. دیدگان خود را از آنچه خداوند بر آنان حرام کرده پوشانده اند ، و شنوایی خویش را وقف آموزش دانش سودمند نموده اند.

شرح :

بر اساس آموزه های علم اخلاق ، نفس انسان دارای چهار قوه به این شرح است:

- قوه عاقله
- قوه عامله
- قوه شهویه
- قوه غضبیه

قوه عاقله عبارت است از عقل نظری ، یعنی : خرد انسان از آنجهت که دانستنی ها را درک می کند.

قوه عامله عبارت است از عقل عملی ، یعنی : خرد انسان از آنجهت که به بایدها و نبایدها حکم می کند.

قوه شهویه عبارت است از نیروی تمایلات انسان نسبت به آنچه موافق طبع اوست.

قوه غضبیه عبارت است از نیروی بازدارنده در انسان نسبت به آنچه مخالف طبع اوست.

هر یک از قوای چهار گانه ، دارای سه حالت : افراط ، تفریط و اعتدال هستند.

حالات سه گانه قوه عاقله عبارتند از :

- حالت افراط آن : "جُرْبُزَه" است ، یعنی : به کار بردن نیروی تفکر و عقل در مسائل پیش پا افتاده و بدون نتیجه.

- حالت تفریط آن : "بلاَهت" است ، یعنی : تعطیل کردن کارگاه فکر و اندیشه در مسائل مهم و ارزشمند.
 - حالت اعتدال آن : "حکمت" است ، یعنی به کار گرفتن عقل و خرد در مسائل ارزشمند و اجتناب از اندیشه در مسائل بی ارزش.
- حالات سه گانه قوه عامله نیز بدین شرح است :
- حالت افراط آن : "ظلم" است ، یعنی خارج شدن از حد و مرز انصاف در امور و ستم کردن بر خود یا دیگران.
 - حالت تفریط آن : "انظلام" است ، یعنی ظلم پذیری.
 - حالت اعتدال آن : "عدالت" است ، یعنی خود داری از ستم به خود و دیگران و خود داری از ظلم پذیری.
- حالات سه گانه قوه شهویه عبارتند از :
- حالت افراط آن : "شره" است ، یعنی زیاده روی در تمایلات نفسانی.
 - حالت تفریط آن : "خمود" است ، یعنی تعطیل کردن همه تمایلات به طور کلی ، اعم از حلال و حرام آن.
 - حالت اعتدال آن : "عفت" است ، یعنی میانه روی در اجابت تمایلات موافق طبع و خود داری از تمایلات خلاف شرع و قانون.
- حالات سه گانه قوه غضبیه نیز به شرح زیر است :
- حالت افراط آن : "تهور" است ، یعنی زیاده روی در به کار بردن قوه غضبیه و جرئت به خرج دادن در امور غیر ضروری و غیر عقلانی.
 - حالت تفریط آن : "جبن" است ، یعنی ترسو بودن و خود داری از نیروی دلاوری در موارد لازم و عقلایی.
 - حالت اعتدال آن : "شجاعت" است ، یعنی به کاربردن نیروی مذکور در موارد لازم از دیدگاه عقل و شرع ، و خود داری از آن در موارد غیر ضروری.
- در پرتو آنچه گذشت به خوبی روشن می گردد که فضیلت اخلاقی عبارت است از رسیدن به حالت اعتدال و میانه روی در استفاده از قوای چهار گانه نفس ، و به عبارت دیگر ، بدست آوردن فضیلت های "حکمت" در قوه عاقله ، و "عدالت" در قوه عامله ، و "عفت" در قوه شهویه ، و "شجاعت" در قوه غضبیه.

امام علی (ع) در این خطبه ، به اهمیت اعتدال و میانه روی و به کار گرفتن نیروهای نفس در موارد صحیح و لازم ، و خود داری از افراط و زیاده روی اشاره می فرماید و صفات متقین را بدین شرح بر می شمارد:

"مَنْطِقَهُمُ الصَّوَابُ ، وَ مَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ ، وَ مَشِيَّتُهُمُ التَّوَاضُّعُ . غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِمْ ، وَ وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ".

یعنی : سخن آنان درست ، پوشاک آنان میانه روی ، و راه رفتن آنان با تواضع و فروتنی است. دیدگان خود را از آنچه خداوند بر آنان حرام کرده پوشانده ، و شنوایی خویش را وقف آموزش دانش سودمند نموده اند.

حافظ شیرازی در غزل زیبایی ، اعتدال در امور دنیا و آخرت را به عنوان شرط موفقیت در زندگی قلمداد می کند و چنین می سراید :

ساقی ار باده از این دست به جام اندازد
عارفان را همه در شرب مدام اندازد

ور چنین زیر خم زلف نهد دانه خال
ای بسا مرغ خرد را که به دام اندازد

روز در کسب هنر کوش که می خورد روز
دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد

آن زمان وقت می صبح فروغ است که شب
گرد خرگاه افق پرده شام اندازد

فراز پنجم :

مناعت نفس پارسایان

"نزلت أنفسهم منهم في البلاء كالتّي نزلت في الرّخاء".

ترجمه : حالات نفسانی آنان در زمان سختی ها ، با زمان گشایش و راحتی یکسان است.

شرح :

این ویژگی ، یعنی ثبات حال انسان در همه احوال و شرائط ، مخصوص عارفان بالله است. ابن سینا در کتاب "الإشارات و التنبیّات" می گوید :

"العارف هَشَّ بَشَّ بِسَامٍ، يُجَلُّ الصَّغِيرَ مِنْ تَوَاضِعِهِ كَمَا يُجَلُّ الْكَبِيرَ، وَيَبْسِطُ مِنَ الْخَامِلِ مِثْلَ مَا يَبْسِطُ مِنَ النَّبِيَةِ. وَكَيْفَ لَا يَهْشُ وَهُوَ فَرِحَانٌ بِالْحَقِّ ، وَ كُلِّ شَيْءٍ ، فَإِنَّهُ يَرَى فِيهِ الْحَقَّ ؟ وَكَيْفَ لَا يَسْوِي وَالْجَمِيعَ عِنْدَهُ سَوَاسِيَةً ... وَرِيْمَا اسْتَوَى عِنْدَ الْعَارِفِ الْقَشْفُ وَالْتَرَفُ؛ بَلْ رِيْمَا أَثَرُ الْقَشْفِ".

ترجمه : انسان عارف ، همیشه شادمان ، گشاده رو و متبسم است. کوچک را گرامی می دارد ، همانگونه که بزرگ را محترم می شمارد. با مشاهده فرد بی استعداد همانگونه خوشحال می شود که با دیدن شخص آگاه و با هوش. چگونه عارف شادمان نباشد در حالی که همواره مسرور به حق است و به هرچه می نگرد ، خدا را در آن می بیند؟ . چگونه با مساوات برخورد نکند در حالی که همه در نزد او مساوی هستند؟ ... حالت سختی و گرفتاری در نزد عارف ، با حالت نعمت و آسایش برابرند. بلکه چه بسا ، سختی را بر آسایش ترجیح می دهد.

از سخنان این فیلسوف بزرگ مسلمان به خوبی روشن می گردد که وقتی انسان به مقام معرفت حقیقی خداوند نائل شد ، حق را در همه خلائق مشاهده می کند و خداوند را نیز ناظر و حاضر در همه حالات می بیند. چنین انسانی که دل به خدا سپرده است ، در همه احوال به پروردگار توانا اتکاء دارد و آنچه به وی می رسد را از جانب خدا می داند و آن را خیر خود می شمارد و به این سخن اذعان دارد که : "آنچه از دوست می رسد نیکوست". به قول سعدی شیرازی :

از دست دوست هرچه ستانی شکر بود
وز دست غیر دوست ، تبرزد تبر بود

دشمن گر آستین گل افشاندت به روی
از تیر چرخ و سنگ فلاخن بتر بود

یارب هلاک من مکن الا بدست دوست
تا وقت جان سپردنم اندر نظر بود

به همین دلیل ، قرآن مجید ، دوستان خدا را چنین توصیف می کند:

"أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ" (سوره یونس، آیه 62).

یعنی : دوستان خدا ، هیچ ترس و غمی ندارند".

حکیم گرانقدر ، خواجه نصیر الدین طوسی در "شرح الاشارات والتنبیات"
در مقام توضیح سخن ابن سینا ، چنین می فرماید:

"و هذان الوصفان أعنى الهشاشة العامة و تسوية الخلق في النظر ،
أثران لخلق واحد يسمي بالرضاء ، و هو خلق لا يبقى لصاحبه إنكار على
شئ ، و لا خوف من هجوم شئ ، و لا حزن على فوات شئ .

و إليه أشار - عزّ من قائل - : "و رضوان من الله أكبر". و منه تبين تأويل
قولهم : خازن الجنة ملك اسمه رضوان".

ترجمه : و این دو صفت ، یعنی : شادمانی عمومی و مساوی بود
خلائق در نظر عارف ، دو اثر برای یک ویژگی اخلاقی هستند که "رضا"
نامیده می شود. با این ویژگی اخلاقی ، هیچ مخالفتی برای صاحب آن
باقی نخواهد بود ، و هیچ بیمی از هجوم ، و هیچ غمی به خاطر از
دست دادن چیزی باقی نمی ماند.

خداوند عزیز به این امر اشاره دارد ، در آنجا که می فرماید: "خوشنودی
از جانب خداوند ، بزرگتر و برتر است". از اینجا تأویل سخن بزرگان
روشن می گردد که گفته اند: "نگهبان بهشت، فرشته ای به نام رضوان
است".

از این سخن ژرف و زیبا نیز معلوم می گردد که ویژگی مذکور ، مخصوص
عارفان حقیقی و دوستان واقعی خداوند است که قرآن مجید آنان را به
عنوان "أولياء الله" نامیده و رسیدن به این مقام را رستگاری بزرگ قلمداد
نموده و چنین می فرماید :

"... الذين آمنوا و كانوا يتّوقون . لهم البشرى في الحياة الدنيا و في الآخرة لا
تبدیل لکلمات الله ذلك هو الفوز العظيم".

یعنی : آنانکه ایمان آوردند و پارسا بودند. مزده باد آنان را هم در دنیا و
هم در آخرت. سخنان خداوند تغییر پذیر نمی باشد. این امر ، رستگاری
بزرگ است.

فراز ششم :

عشق به لقاء الله

"وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ ، شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ ، وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ " .

ترجمه : اگر نبود اجلی که خداوند برای آنها مقدر فرموده ، روح آنان حتی به اندازه بر هم زدن چشم ، در کالبد آنان مستقر نمی شد ، بخاطر شوق به پاداش ، و خوف از کیفر.

شرح :

از آنجا که روح انسان ، حقیقتی مجرد و از جنس عالم ملکوت است ، در این جهان طبیعت ، احساس غربت می کند و در ذات خود ، میل دارد به وطن اصلی خویش باز گردد. این میل و اراده آنگاه تشدید می شود که مقام و مرتبه ای شایسته و توأم با ثواب الهی نیز ، در انتظار او باشد.

بشنو از نی چون حکایت می کند
از جدایی ها شکایت می کند

کز نیستان تا مرا بیریده اند
از نفیرم مرد و زن نالیده اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق

هرکسی کو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش

آنچه باعث می شود روح انسان در عین حال ، در این کالبد تن و سرای طبیعت باقی بماند ، یکی از موارد زیر است :

الف - اشتغال نفس انسان به زرق و برق دنیا ، که نتیجه آن غفلت از عالم آخرت است. این امر در مورد افراد نا آگاه که از عالم حقیقت غافل هستند ، صدق می کند. بنا بر این ، اگر روزی پرده های غفلت از جلو چشم این گروه کنار رود و چشم آنان به جمال حقیقت روشن گردد و جایگاه اصلی خود را ببینند ، هرگز هوس ماندن در این قفس خاکی ، در دلشان باقی نخواهد ماند.

به سرّ جامِ جمّ آنگه نظر توانی کرد
که خاک می‌کده کحل بصر توانی کرد

گل مراد تو آنگه نقاب بگشاید
که خدمتش چو نسیم سحر توانی کرد

به عزم مرحله عشق پیش نه قدمی
که سودها کنی ار این سفر توانی کرد

تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون
کجا به کوی حقیقت گذر توانی کرد

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی
غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

ولی تو تا لب معشوق و جام می خواهی
طمع مدار که کار دگر توانی کرد

دلا ز نور هدایت گر آگهی یابی
چو شمع خنده زنان ترک سر توانی کرد

گر این نصیحت شاهانه بشنوی حافظ
به شاهراه حقیقت گذر توانی کرد

ب - علّت دیگر میل برخی از انسان ها به باقی ماندن در این سرای
سپنج ، ارتکاب گناه و نافرمانی خداوند است ، که باعث تباهی جایگاه
گنهکاران در عالم آخرت می گردد. این امر در مورد دنیا دوستان و مقام
پرستان و شیفتگان عالم طبیعت ، صدق می کند ، که سعادت جاودانی
جهان ارواح را به خوشگذرانی چند روزه دنیا می فروشند ، و این جهان
مادی را بهشت خود می پندارند.

از اینرو ، پیامبر گرامی اسلام (ص) می فرماید :

"الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر".

یعنی : دنیا ، زندان مؤمن ، و بهشت کافر است.

ج - عامل سوم بقاء نفس برخی از انسان ها در کالبد تن ، تنها تسلیم
در برابر امر خداوند و اراده بالغه حق است که تقدیر فرموده است تا ارواح
برای مدتی معین که "اجل مسمی" نامیده می شود ، با جسم افراد
باقی بمانند . این امر در مورد اولیاء الهی و عارفان حقیقی ، صدق
می نماید که جایگاه خود را در جوار رحمت حق و عالم آخرت می بینند و
برای رسیدن به آن مقام و منزلت ، لحظه شماری می کنند.

بنا بر این ، اگر حکم الهی برای زندگانی جان آن بندگان مخلص خداوند
همراه با کالبد جسمانیشان نبود ، روح بلند و ملکوتی آنان از شوق
ملاقات پروردگار ، و رسیدن به مقام قرب الهی ، هرگز در بدنشان باقی
نمی ماند و به سوی عالم ملکوت ، پرواز می کرد.

زبان حال این عاشقان لقاء الله ، چنین است :

حجاب چهره جان می شود غبار تنم
خوشا دمی که از این چهره برده بر فکنم

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است
روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس
که در سراچه ترکیب تخته بند تنم

فراز هفتم :

تجلی عظمت خدا در نفس پارسایان

"عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَعُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ"

ترجمه : آفریدگار در جانهای آنان بزرگ جلوه کرد ، بنا بر این ، غیر خدا در چشمان آنان کوچک گردید.

شرح :

در این عبارت زیبا ، امام علی (ع) ، به یک صفت والای پرهیزکاران و نتیجه طبیعی آن اشاره می فرماید. آن ویژگی ارزشمند ، شناخت عظمت و کبریایی خداوند است ، و نتیجه طبیعی آن ، آگاه شدن به ناچیز بودن دنیا و بی ارزش بودن مظاهر آن است.

این نعمت بزرگ الهی ، یعنی معرفت حقیقی به خداوند و شکوه او ، یکی از ارزشهای کلیدی است که بسیاری از فضائل اخلاقی دیگر را به دنبال خود می آورد. به همین دلیل ، امیر مؤمنان (ع) ، در جای دیگر از نهج البلاغه ، در مقام توصیف یکی از یاران راستین و با وفایش به نام "عثمان ابن مطعون" چنین می فرماید :

"كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ ، وَكَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ ، وَكَانَ خَارِجًا مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا يُكْتَرُ إِذَا وَجَدَ ، وَكَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتًا ، فَإِنْ قَالَ بَدَّ الْقَانِلِينَ وَتَفَعَّ غَلِيلَ السَّائِلِينَ ، وَكَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا ، فَإِنْ جَاءَ الْجَدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَصَلُّ وَادٍ ، لَا يَدْلِي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا ، وَكَانَ لَا يُلُومُ أَحَدًا عَلَيَّ مَا يَجِدُ الْعَدْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اعْتِدَارَهُ ، وَكَانَ لَا يَشْكُو وَجَعًا إِلَّا عِنْدَ بَرْنِهِ ، وَكَانَ يَقُولُ مَا يَفْعَلُ وَلَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ ، وَكَانَ إِذَا غَلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغْلِبْ عَلَى السُّكُوتِ ، وَكَانَ عَلَيَّ مَا يَسْمَعُ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ ، وَكَانَ إِذَا بَدَّهَ أَمْرًا نَظَرَ أَيُّهُمَا أَقْرَبَ إِلَى الْهُوَى فَخَالَفَهُ فَعَلَيْكُمْ بِهِذِهِ الْخَلَائِقُ فَالزُّمُوهَا وَتَنَافَسُوا فِيهَا ، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوا فَاعْلَمُوا أَنَّ أَخَذَ الْقَلِيلُ خَيْرٌ مِنْ تَرَكَ الْكَثِيرَ".

ترجمه : "در گذشته ، برادری خدایی داشتم. آنچه او را در نظرم بزرگ جلوه می داد ، کوچکی دنیا در نظر او بود. او خارج از سلطه شکم بود. نسبت به آنچه نمی یافت اشتهاهی نداشت. و از آنچه می یافت زیاد مصرف نمی کرد. در غالب اوقات در زندگیش ساکت بود. اگر سخن می گفت ، بر گویندگان چیره بود و عطش پرسش کنندگان را فرو می نشاند. ضعیف و مستضعف بود ، اما اگر کاری جدی به میان می آمد همچون شیر بیشه می خروشید و مانند مار بیابانی به حرکت می آمد. پیش از حضور در محکمه قضاوت ، دلیل اقامه نمی کرد.

هیچکس را نسبت به کارش -تا آنجا که امکان داشت عذری داشته باشد- قبل از شنیدن عذرش ملامت نمی نمود. از هیچ دردی جز هنگام

بهبودی شکایت نمی‌کرد. سخنی را می‌گفت که خود انجام می‌داد و چیزی را که عمل نمی‌کرد نمی‌گفت. اگر در سخن گفتن مغلوب می‌شد در سکوت، هرگز کسی بر او غلبه نمی‌یافت. بر شنیدن حریص تر بود تا گفتن. هر گاه دو کار برایش پیش می‌آمد، می‌اندیشید که کدام به هوا و هوس نزدیکتر است، با آن مخالفت می‌ورزید.

پس بر شما باد به داشتن این اخلاق، از یکدیگر در داشتن آنها سبقت بگیرید. و اگر قدرت انجام همه آنها را ندارید، پس بدانید که گرفتن کمی از آن، بهتر از رها کردن اکثر آن ویژگی‌ها است."

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید، امام علی (ع) در آغاز سخن خویش به منظور معرفی صحابی پارسا و پرهیزکارش، به ویژگی شناخت حقیقی عظمت خدا اشاره می‌فرماید، آنگاه، به نتایج مترتب بر آن می‌پردازد.

دلیل اهمیت امر مذکور این است که خداوند، خالق همه عالم و زیباییها و کمالات آن است. هر انسان خردمندی می‌داند که آفریننده هر کمالی، از مخلوقی که آفریده است، کاملتر و با عظمت تر است. بنا بر این، انسانی که به شناخت خداوند و کبریائی او موفق شود و خود را در پرتو شکوه و جلال او ببیند، همه عالم و ماسوی الله در نظر او محو می‌گردد، و زبان حالش این است که:

چونکه صد آمد، نود هم پیش ما ست

بر مینای دیدگاه عارفان بالله، عالم، جز ظلّ وجودی حق تعالی چیزی نیست، و همه چیز در حقیقت حق، مستغرق و مستهلک می‌گردد. چنانکه "ابن عربی" می‌گوید:

"سبحان من خلق الأشياء و هو عينها".

یعنی: منزّه است آنکه اشیاء را آفرید، در حالی که او عین آنها است. و در جای دیگر می‌گوید:

يا خالق الأشياء في نفسه أنت لما تخلقه جامع

یعنی: ای آفریننده اشیاء در خود، تو در بر گیرنده آنچه می‌آفرینی هستی.

بر این اساس، کسی که خدا را بشناسد و خود را در پناه او بداند، همه عالم را در پیشگاه خود، کوچک می‌شمارد، زیرا:

بر آستان جانان گر سر توان نهادن
گلبانگ سر بلندی بر آسمان توان زد

از آنجا که انسان ، تجلیگاه اکمل اسماء و صفات خداوند است، بنا بر این، با فناء در حق ، جهان را نیز فانی می بیند و هر گز مبهوت دنیا و مجذوب زرق و برق آن نمی گردد. بلکه در سایه معرفت کبریایی خداوند و امانت خلیفة اللہی ، که آفریدگار جهان در وجود او به ودیعت سپرده است ، این سروده خواجوی کرمانی را ، زمزمه می کند :

جمشید بنده در دولترای ماست
خورشید شمسه حرم کبریای ماست

کیوان که هست برهمن دیرشش جهت
با آن علو مرتبه مأمور رای ماست

گر زیر دست ما بود آفاق دور نیست
کافلاک را چو در نگری زیر پای ماست

تا چتر ما همای هوای ممالک است
فر همای سایه پر همای ماست

خورشید آتشین رخ گیتی فروز چرخ
عکسی ز جام خاطر گیتی نمای ماست

فراز هشتم :

دیده بصیرت پارسایان

"فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا ، فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ ، وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا ، فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ "

ترجمه : پارسایان ، گویا بهشت را می بینند و از نعمتهای آن برخوردار هستند ، همچنین گویا آتش دوزخ را می بینند و در آن معذب هستند.

شرح :

از آنجا که مقام "تقوا" بعد از مقام "ایمان" و قبل از مقام "یقین" قرار گرفته است ، امام علی در باره متقین می فرماید : "گویا بهشت و جهنم را می بینند". اما اگر انسان از این مرحله فراتر رود و به مقام یقین برسد ، آشکارا بهشت و جهنم را مشاهده می کند.

راز نهفته در این امر این است که : عالم آخرت ، هم اکنون نیز موجود است و بهشت و دوزخ نیز ، در حال حاضر وجود دارند. اینچنین نیست که پس از پایان دنیا و مردن همه انسان ها ، عالم آخرت برپا شود.

حکیم بزرگ جهان اسلام ، صدر المتألهین شیرازی از دیدگاه فلسفه اثبات کرده است که عالم آخرت از عالم دنیا جدا نیست. او با اشاره به مثالی روشن ، سخن خود را چنین تشریح می کند :

"هنگامی که یک جنین در رحم مادر خود قرار دارد ، حقیقتا در این دنیا است، ولی بخاطر محجوب بودن از حقیقت ، نسبت به این دنیا آگاهی و شناخت ندارد. همینطور ، وقتی انسان در این دنیا است ، حقیقتا در عالم آخرت است ، ولی بخاطر حجاب طبیعت ، اکثر انسانها ، از آن جهان اطلاع ندارند. تنها عارفان حقیقی می توانند حقیقت عالم آخرت را در همین دنیا مشاهده کنند".

این دانشمند ، در ادامه سخن خود چنین می گوید :

"تشخیص انسان به نفس اوست ، نه به جسم و بدن ، زیرا بدن او همواره در حال تغییر و دگرگون شدن است و در هر برهه مشخصی از زمان به کلی متبدل می گردد. در حالی که تشخیص فرد صاحب آن بدن ، محفوظ می ماند. اهل بهشت ، قادرند با قوه خلاقه ای که به آنها عطا شده ، همه صور خوشایند را حقیقتا ایجاد کنند و از آنها متنعم گردند".

بر این اساس ، عارفان حقیقی و اولیاء خدا ، از چنان بصیرتی برخوردارند که می توانند پرده های تاریک عالم طبیعت را بشکافند و بهشت و اهل آن ، و دوزخ و اهل آن را مشاهده کنند.

از اینرو ، امیر مؤمنان و امام عارفان ، علی ابن ابی طالب (ع) که به عالیترین درجات یقین نائل آمده است ، می فرماید :

"لو كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا".

یعنی : اگر پرده برداشته شود ، بر یقین من افزوده نمی گردد.

اهل بهشت در همین جهان ، با انجام رفتارهای خدا پسندانه ، در جوار نعمت الهی هستند ، و اگر از درجه بصیرت یاد شده برخوردار گردند ، خود را در بهشت می بینند. گنهکاران نیز اگر می توانستند حقیقت را مشاهده کنند ، در می یافتند که هم اکنون در دوزخ هستند و اعمال ناشایست آنان ، همان آتش و عذاب جهنم است.

غزالی در کتاب "کیمیای سعادت" برای توضیح این امر ، داستانی را روایت می کند که مضمون آن از این قرار است :

مردی مست از میخانه بیرون آمد و از شدت مستی و عدم تعقل به چای آنکه به خانه برود ، از شهر خارج شد و سر به بیابان نهاد. پس از مدتی به محلی رسید و در همان حالت خماری ، منظره ای را دید و گمان کرد که در آنجا مراسم عروسی برای او برپا شده است. زیرا افرادی سفید جامه را در اطراف خود مشاهده کرد که روی زمین قرار گرفته اند و زنی سفید پوش را هم دید که روی زمین در کنار او قرار دارد . گمان برد که آن زن ، عروسی است که با وی می خواهد وصلت کند. با خوشحالی روی زمین نشست و در حالی که دست در گردن وی داشت به باده نوشی ادامه داد و در همان حال شادی و مسرت به خواب عمیقی فرو رفت.

هنگامی که آفتاب روز بر آمد ، بر اثر تابش گرما از خواب بیدار شد و در حالی که خماری و مستی از سرش رفته بود ، به یاد مراسم شب قبل افتاد و با خوشحالی به دور و بر خود نگاه کرد. ولی با صحنه ای مواجه شد که برای او وحشت آور بود . زیرا مشاهده کرد که او در شب گذشته در حالت مستی ، به قبرستان گبرها آمده که مردگان خود را بر بالای بلندی بر روی زمین قرار می دهند. آن سفید جامه ها هم میت هایی بودند که در اطراف او قرار داشتند. آن زنی را هم که گمان می برد عروس و همسر آینده اوست ، یک پیر زن عجوزه ای بود که تازه از دنیا رفته بود و او را در آن مکان نهاده بودند.

غزالی می گوید : این مرد مست در شب قبل ، درست در همان مکان و در میان آن جماعت اموات بود ، ولی به خاطر مستی و خماری که دیدگان او را کور کرده بودند ، نمی توانست حقیقت را مشاهده کند. اما

هنگام روز که هشیاری خود را باز یافت ، توانست به حقیقت آن منظره پی ببرد و دریابد که در چه وضعیت اسفباری قرار داشته است.

انسانی که در این دنیا در حال گناه و معصیت اسپت ، به خاطر وجود حجاب طبیعت ، نمی تواند باطن رفتار خود را که جهنم و آتش دوزخ است ببیند ، ولی اگر دیده بصیرت پیدا کند ، خواهد دانست که از هم اکنون در عذاب دوزخ است ولی نمی داند. درست مانند همان مرد مستی که در گورستان گبرها بود و نمی دانست.

فردا که جزای شش جهت خواهد بود
قدر تو به قدر معرفت خواهد بود

در حسن صفت کوش که در عرصه حشر
حشر تو به صورت صفت خواهد بود

فراز نهم :

فضائل اخلاقی پارسایان

"قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ ، وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ ، وَ أَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ ، وَ حَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ ، وَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ " .

ترجمه : دل های پارسایان اندوهگین ، مردم از شر آنان در امان ، بدن هایشان لاغر ، نیازهایشان اندک ، و نفوسشان پاکدامن است.

شرح :

امّهات فضائل از دیدگاه دانش اخلاق ، چهار چیز بدین شرح است :

- حکمت.
- عدالت.
- شجاعت.
- عفت.

اما امّهات رذائل اخلاقی هشت چیز بدین شرح است :

- جُرْبُزَه.
- بلاهت.
- ظلم.
- انظیلام و ستم پذیری.
- تهور.
- جبن.
- شره.
- خمود.

در شرح فراز چهارم خطبه متّقین ، به این نکته اشاره کردیم که فضائل مذکور ، حد اعتدال قوای نفس هستند. بنا بر این ، هشت صفتی که به عنوان امّهات رذائل شمرده شدند ، حالت های افراط و تفریط قوای چهار گانه نفس به شمار می روند.

در صورتی که انسان بتواند امّهات فضائل را تحصیل کند و از امّهات رذائل اجتناب کند ، به راحتی صفات زیبای اخلاقی که امام علی (ع) به آنها اشاره فرموده است را به دست خواهد آورد. اینک برای توضیح بیشتر ، هریک از کمالات یادشده در عبارت فوق را شرح می دهیم :

صفت اول : "قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ".

مقصود از اندوهگینی دل های پرهیز کاران این نیست که به خاطر از دست دادن چیزی یا روی آوردن پیشامد ناگواری محزون و غمگین می گردند ، زیرا قرآن مجید در بسیاری از آیات ، این نوع حزن و اندوه را از اولیاء الهی منتفی می شمارد و می فرماید:

"أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ" (سوره یونس، آیه 62).

یعنی : دوستان خدا ، هیچ ترس و غمی ندارند".

بنا بر این ، منظور از اندوهگینی دل های پارسایان ، حزنی است که به علل دیگری مانند ناراضی بودن از اینکه عباداتشان در حد انتظارشان نیست ، و دلگیر بودن به خاطر هدایت نیافتن بسیاری از مردم ، و امثال آن سرچشمه می گیرد. بدین جهت ، اولیاء الهی از عملکرد خود رضایت ندارند و همواره در فکر یافتن راهی برای تعالی بیشتر هستند.

نکته دیگری که در این عبارت نهفته این است که حزن و اندوه را باید در دل پنهان کرد و از بروز آن در چهره و رفتار روزمره خود داری نمود. چنانکه در حدیثی شریف آمده است :

"المؤمن بشره في وجهه ، و حزنه في قلبه".

یعنی : انسان با ایمان ، شادمانیش در چهره او ، و اندوهش در دلش قرار دارد.

صفت دوم : "و شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ".

آزار و اذیت کردن دیگران ، نوعاً با انگیزه ارضاء تمایلات نفسانی یا به خاطر عصبانیت و خشم حاکم بر شخص شرور ، صورت می گیرد. از آنجا که پارسایان ، در پرتو حکمت ، عدالت ، شجاعت و عفت ، بر تمایلات و شهوات نفسانی خود تسلط کامل دارند و عفریت خشم را نیز با نیروی ایمان خود در بند کرده اند ، بنا بر این ، مردم از شر و آزار آنان در امان هستند. آنان به این سخن امام صادق (ع) ایمان دارند که فرمود :

"الغضب يفسد الإيمان ، كما يفسد الخلّ العسل".

یعنی : خشم ، ایمان را تباه می سازد ، همانگونه که سرکه ، عسل را فاسد می گرداند.

بقراط ، حکیم معروف یونان باستان نیز می گوید : "خطری که انسان خشمگین را تهدید می کند ، از خطری که سرنشینان کشتی طوفان زده را تهدید می کند ، بیشتر است.

از حضرت عیسی (ع) پرسیدند : سهمگین ترین چیز کدام است؟
فرمود : خشم خداوند.
پرسیدند : چگونه می توانیم از خشم خدا بپرهیزیم؟
فرمود : به این وسیله که از خشم و غضب نسبت به دیگران خود داری
کنید.

صفت سوم : " وَ أَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ "

مقصود از این عبارت این است که پارسایان ، از پرخوری و پرخواهی و
تن پروری ، اجتناب می کنند.

عارف بزرگ ، شیخ حسنعلی اصفهانی - رحمة الله علیه - در نصایح
خود ، این ابیات را آورده و مورد تأکید قرار داده اند :

سیری العجائب من يقلل ثلاثة
أكلا و نوما و اختلاطا بالوری

و یدیم ذکر الله فی أوقاته
فیری الإله و ما سواه فلا یری

یعنی : کسی که سه کار را انجام دهد ، مراتب شگفت آوری را
مشاهده خواهد کرد : کم بخورد و کم بخوابد و کمتر با افراد دیگر
معاشرت کند ، و در همه اوقات ، به یاد خدا باشد. چنین کسی ، خدا را
می بیند و غیر خدا را مشاهده نمی کند.

صفت چهارم : " وَ حَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ "

این عبارت کوتاه ، به یکی دیگر از ویژگی های پرهیزکاران اشاره دارد که
امام علی (ع) در وصف یار با وفای دیگرش "عثمان ابن مظعون" یاد آور
می شود و او را چنین می ستاید :

"كان قليل المؤمنة و كثير المعونة".

یعنی : هزینه زندگی او اندک ، و کمک های او به دیگران بسیار بود.

صفت پنجم : " وَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ "

قبلا توضیح داده شد که "عفت" ، حالت اعتدال در قوه شهویه است. بنا
بر این ، اولیاء الهی به دلیل بدست آوردن این فضیلت ، تمایلات نفسانی
خود را تحت سیطره کامل خود دارند و هرگز در ورطه افراط یا تفریط قرار
نمی گیرند.

فراز دهم :

آینده نگری پارسایان

"صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةٌ طَوِيلَةٌ ، تِجَارَةٌ مُرْبِحَةٌ يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ ، أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوا ، وَ أَسْرَتْهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا ."

ترجمه : چند روزی کوتاه ، خویشتن داری کردند تا آسایشی جاودانه را به دنبال داشته باشد ؛ تجارتی سود آور که پروردگارشان میسر فرموده است ؛ دنیا آنان را خواست ، ولی آنها دنیا را نخواستند ؛ دنیا آنان را در بند افکند، اما آنان با فدا کردن جانیشان ، خود را رها ساختند.

شرح :

اگر ما بتوانیم جاودانگی حیات عالم آخرت را تصور کنیم ، به عمق سخن امام علی (ع) پی خواهیم برد که زندگانی چند روزه دنیا را در برابر حیات سعادت‌مندانه آخرت ، امری ناچیز می شمارد. عمر انسان در این جهان طبیعی هرچند طولانی باشد ، در مقابل زندگی بی پایان پس از مرگ ، اندک است. زیرا هر عددی در مقابل بی نهایت ، ناچیز است.

بدین جهت ، امیر مؤمنان (ع) ، ترجیح دادن حیات جاودانه اخروی بر زندگی کوتاه و ناپایدار دنیوی را به عنوان "تجارت مربحه" ، یعنی "سوداگری سود آور" قلمداد می فرماید.

انسان های پارسا ، به خاطر رسیدن به این درجه از معرفت ، فریب وسوسه های دنیا و نعمت های زود گذر آن را نمی خورند و برای رهایی از حيله های آن و بدست آوردن سعادت ابدی آخرت ، حتی جان خود را فدا می کنند.

زیان حال این اولیاء الهی ، مناجات عارفانه و عاشقانه امام سجّاد (ع) است که چنین می گوید :

"وَاسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغِيرِ ذِكْرِكَ ، وَ مِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغِيرِ انْسَاكِ ، وَ مِنْ كُلِّ سُرُورٍ بَغِيرِ قُرْبِكَ ، وَ مِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغِيرِ طَاعَتِكَ".

یعنی : خدایا ، از تو استغفار می کنم از هر لذتی بغیر از یاد تو ، و از هر آسایشی بغیر از انس با تو ، و از هر شادمانی بغیر از نزدیک بودن با تو ، و از هر کاری بغیر از طاعت تو.

دنیا ستیزی اولیاء الهی در حدّی است که خضر پیامبر (ع) ، به خاطر پرهیز از شبهه دنیا خواهی ، از حضرت موسی (ع) کناره گیری کرد.

در داستان مذکور چنین آمده است که حضرت موسی از حضرت خضر درخواست کرد به او رخصت دهد تا با او همسفر گردد و متعهد شد تا در حوادث و پیشامدها ، صبور باشد و خویشتن داری کند. در ادامه این داستان در سوره "کهف" چنین می خوانیم :

"فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّيِّئَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا «71» قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا «72» قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عَسِرًا «73» فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا عِلْمًا فَقتله قَالَ أَقْتَلْتَنِي بِمَا نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا «74» قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا «75» قَالَ إِنْ سَأَلْتَنِي عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا «76».

یعنی : "هر دو به راه افتادند تا اینکه بر کشتی سوار شدند ، خضر (ع) کشتی را سوراخ کرد. موسی (ع) گفت : آیا کشتی را سوراخ می کنی تا سرنشینان آن غرق شوند؟ کار شگفت انگیزی را انجام دادی. خضر گفت: آیا نگفتم تو نمی توانی با من خویشتن داری کنی؟ . موسی گفت: مرا به خاطر آنچه فراموش کردم مؤاخذه مکن و دشواری را بر من روا مدار.

آن دو به راه خود ادامه دادند تا پسری را ملاقات کردند. حضرت خضر (ع) او را کشت. موسی (ع) گفت : آیا انسان بی گناهی را بدون اینکه کسی را کشته باشد به قتل می رسانی؟ بدستی که کار ناشایستی را انجام دادی. خضر گفت: آیا نگفتم تو نمی توانی با من صبر کنی؟ . موسی گفت : اگر پس از این ، سؤالی کردم ، با من مصاحبت مکن و تو از نظر من معذور هستی".

پس از این ماجرا که موسی را بسیار خشمگین کرد و بر مبنای روایات ، به سوی خضر (ع) یورش برد و با عباراتی تند ، نسبت به عملکرد او اعتراض کرد ، هر دو به راه خود ادامه دادند و در کنار هم باقی ماندند.

در دنباله داستان ، چنین می خوانیم :

"فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَبَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُصَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا «77» قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا".

یعنی : "هر دو به راه افتادند تا به روستایی رسیدند و از ساکنانش غذا خواستند ، ولی اهالی آن روستا از دادن طعام به آنان خود داری کردند. پس آنان در روستا دیواری را دیدند که در حال فرو ریختن بود ، پس حضرت خضر به تعمیر آن دیوار همت گماشت. موسی (ع) گفت : اگر می خواستی به خاطر این کار ، از مردم روستا مزد می گرفتی. خضر گفت : این ، جدایی میان من و تو است ، به زودی در باره تأویل این امور که نتوانستی خویشتن داری کنی ، خبر خواهم داد".

یکی از نکاتی که در این آیات قرآنی نهفته این است که حضرت خضر ، پس از دو حادثه اول و دوم ، علیرغم ابراز خشم و یورش تند موسی ،

ارتباط خود را با او قطع نکرد. اما در حادثه سوم ، موسی (ع) فقط پیشنهاد گرفتن مزد و پاداش دنیوی را به خضر (ع) داد. به دنبال عرضه این پیشنهاد مالی ، خضر (ع) چنان بر آشفته شد که با قاطعیت گفت : "هذا فراق بینی و بینک" ، و پس از توضیح انگیزه و علل حوادث مذکور ، از وی جدا شد.
